**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

**مطلب سوم: شک در ابتلاء و عدم ابتلاء**

در تنبیه چهارم در مباحث دوران امر بین متباینین بحث این بود که آیا خروج بعضی از اطراف از محل ابتلاء باعث عدم تنجز علم اجمالی در سایر اطراف می‌شود یا نه؟ که عرض شد فوائد فقهی فراوانی هم دارد، قطرۀ خونی افتاد یا روی عبای زید یا پیراهن عمرو، پیراهن عمرو محل ابتلای زید نیست، آیا از عبای خودش باید اجتناب کند یا نه؟ اینجا دو بحث مهم را اشاره کردیم، یک بحث، تحریر محل نزاع بود. بحث دوم اقوال و ادلۀ اقوال بود که به مناسبت بحث لغویت یا استهجان تعلق تکلیف در مواردی را از جمله غیر مبتلی را بررسی کردیم، خطابات قانونیه مرحوم امام را بحث کردیم و نظر مختار را هم گفتیم.

**مبحث (مطلب) سوم:** در این تنبیه این است که اگر شک کردیم در ابتلاء و عدم ابتلاء وضعیت چگونه است؟ و باید چه کنیم؟

عرض می‌کنیم که شک در ابتلاء و عدم ابتلاء سه صورت برای آن متصور است:

**صورت اول:** شک در ابتلاء و عدم ابتلاء به نحو شک در مسألۀ اصولی است. به این معنا که مجتهد در مباحث اصولیش حیران شد و از ادله نتوانست استفاده کند آیا در صحت تکلیف ابتلاء شرط است یا شرط نیست؟ در اصول به نتیجه نرسید، حالا در فقه می‌خواهد نظر انتخاب کند، اینجا که شک دارد آیا عبای خودش یا پیراهن عمرو نجس شده است؟ در مقام عمل چه کند؟ بگوید وجوب اجتناب یا عدم وجوب اجتناب؟ شکش به خاطر شک در مسألۀ اصولی است. نتوانست به نتیجه برسد، آیا توجه تکلیف به غیر مبتلی مستهجن است یا نه؟

**صورت دوم:** شک در ابتلاء و عدم ابتلاء به نحو شبهۀ مفهومی است، به این معنا که در علم اصول برای او حل شد، فرض کنید، که ابتلاء شرط صحت تعلق تکلیف است، و تکلیف به غیر مبتلی مستهجن است، ولی در مفهوم ابتلاء برای او شک حاصل شد که مفهوم ابتلاء چیست؟ که در مثالها که مطرح کنیم روشن‌تر می‌شود.

**صورت سوم:** هم مسألۀ اصولی برای او روشن است، هم مفهوم ابتلاء برای او روشن است، شک دارد در ابتلاء و عدم ابتلاء به نحو شبهۀ مصداقی که مثالهایش خواهد آمد.این سه قسم از شک در بتلاء.

اما در صورت اول اگر کسی شک در ابتلاء داشت از نوع شک در مسألۀ اصولی، که در علم اصول نتوانست این مسأله را احراز کند که آیا تکلیف به غیر مبتلی لغو و مستهجن است یا نه چون امکان ذاتی ابتلاء وجود دارد با امکان ذاتی به تعبیر محقق اصفهانی توجه تکلیف به کسی که امکان ذاتی دارد درست است؟ این مسألۀ اصولی را نتوانست تشخیص بدهد، الان در مقام عمل چه کند؟ اینجا دو نظریه است:

**نظریۀ اول:** نظریۀ شیخ انصاری و محقق نائینی است، آقایان قائلند کسی که مسألۀ اصولی در تعلق تکلیف به مبتلی برای او روشن نشده است از نظر فقهی در هر موردی به اطلاق دلیل در آن مورد خاص تمسک می‌کند و در مواردی که ابتلاء نیست حکم به وجوب احتیاط می‌کند. به این بیان که فرض کنید همین مثالی که بارها گفتیم زید شک می‌کند آیا قطرۀ خون روی عبای او افتاد یا روی پیراهن عمرو افتاد حالا باید از عبا باید اجتناب کند یا نه؟ مسألۀ اصولی را هم شک دارد آیا توجه تکلیف به غیر مبتلی درست یا نه؟

شیخ انصاری می‌فرمایند اینجا ما به مبنای اصولی کاری نداریم، ما هستیم و اطلاقات ادلۀ محرمات که واجب است اجتناب از آنها، «اجتنب عن الخمر»، «اجتنب عن الدم»، «اجتنب عن البول»، اینها اطلاق دارد. در ظاهر دلیل نگفته است اگر مبتلی بودی باید اجتناب کنی، دلیل می‌گوید «اجتنب عن الدم»، چه مورد ابتلاء باشد یا نباشد. اطلاق دلیل حکم می‌کند هر چند الان مبتلای به پیراهن عمرو نیستی ولی طرف علم اجمالی است «اجتنب عنهما»، هم از عبای خودت و هم از پیراهن عمرو اجتناب کن، پس نسبت به عبا اصل برائت نمی‌توانی جاری کنی بلکه احتیاط واجب است. پس کلام شیخ انصاری یک کلمه است احتیاط واجب است به خاطر اطلاق ادلۀ محرمات.[[2]](#footnote-2)

**نظریۀ دوم:** در مقابل این نظریه، محقق خراسانی و محقق اصفهانی نظر دیگری دارند، آقایان می‌گویند به اطلاق ادلۀ محرمات نمی‌شود تمسک کرد، بلکه اطلاق ندارند لذا مجتهد نه مبنای اصولی انتخاب کرده است که طبق آن مشی کند و دلیل مطلق هم ندارد که به آن تمسک کند، نوبت می‌رسد به تمسک به اصول عملی، نسبت به عبای خودش که مورد ابتلائش هست فرض این است که علم اجمالی منجز ندارد، چون یک اجتنب از پیراهن عمرو ندارد، پس یک طرف بیشتر نمی‌ماند شک دارد عبای او وجوب اجتناب دارد یا نه؟ اصل برائت از وجوب اجتناب از عبای خودش جاری می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اجتناب از عبای خودش لازم نیست.

**سؤال:** اطلاق دلیل را که شیخ انصاری ادعا کردند، چگونه محقق خراسانی و محقق اصفهانی آن اطلاق دلیل را از بین می‌برند که نکتۀ محوری ادعایشان این است که دلیل مطلق نیست؟ چگونه این اطلاق را از بین می‌برند؟

محقق خراسانی در حاشیۀ رسائل یک نکتۀ تلگرافی مطرح می‌کنند، در فوائد الاصول با اندک تغییری آن نکته را توضیح می‌دهند، بعد در کفایه با حاشیۀ مرحوم مشکینی ج 2 ص 223 مطلبشان را توضیح می‌دهند. محقق خراسانی می‌فرمایند تمسک به اطلاق در مقام اثبات وقتی است که امکان اطلاق ثبوتا متصور باشد، یعنی ابتدا وقتی می‌خواهیم تمسک به اطلاق کنیم باید احراز کنیم نسبت به یک قید، حکم ثبوتا محذوری ندارد مطلق باشد، وقتی امکان اطلاق ثبوتا وجود داشت آنگاه به دلیل نگاه می‌کنیم اگر در مقام اثبات قیدی آورده نشده بود، امکان ثبوتی اطلاق مسلم بود، در مقام اثبات هم قید نیامده، ما می‌گوییم دلیل مطلق است. «اکرم العلماء» در مقام ثبوت تعلق اکرام در نزد مولا به عالم نحوی هم ممکن است، به فیلسوف هم ممکن است، به عالم اصولی هم ممکن است، به فقیه هم ممکن است. ثبوتا امکان اطلاق است محذوری ندارد، اثباتا هم مولا قیدی ذکر نکرده گفته «اکرم العلماء»، می‌گوییم مطلق. ولی آنجا که ثبوتا امکان اطلاق مورد تردید باشد مجتهد در مقام اثبات نمی‌تواند به اطلاق تمسک کند، چون ثبوتا اطلاق محل تردید است.

حالا در ما نحن فیه محقق خراسانی می‌فرمایند ما در مقام ثبوت فرض این است شک داریم آیا تکلیف به غیر مبتلی صحیح است یا تکلیف مستهجن است؟ فرض این است مجتهد نتوانست تشخیص بدهد آیا در مقام ثبوت توجه تکلیف به غیر مبتلی صحیح است یا لغو و مستهجن است؟ اگر در مقام ثبوت شما نتوانستید امکان اطلاق را اثبات کنید، چگونه در مقام اثبات می‌گویید مولا قیدی ذکر نکرده است پس مطلق را اراده کرده است؟ اصلا معلوم نیست که ممکن باشد مولا اراده کند اطلاق را، تعلق تکلیف را هر چند به غیر مبتلی. محقق خراسانی می‌فرمایند اطلاق دلیل اینجا محذور دارد لذا تمسک به اطلاق درست نیست. ما از اطلاق دلیل دستمان کوتاه است نوبت می‌رسد به اصل عملی.[[3]](#footnote-3)

محقق نائینی که در صدد احیاء نظریۀ شیخ انصاری است ایشان به کلام محقق خراسانی یک اشکال نقضی می‌کنند و یک جواب حلی. بعد از این جواب حلی و اشکال نقضی نتیجه می‌گیرند تمسک به اطلاق در ما نحن فیه درست است لذا با تمسک به اطلاق ادله، احتیاط واجب است.

مراجعه کنید به اجود التقریرات ج 2 ص 353، فوائد الاصول مرحوم کاظمینی ج 4 ص 19، مطالب محقق نائینی را ببینید تا وارد بررسی شویم که خواهد آمد.

1. - جلسه 54 – مسلسل 172– یکشنبه – 14/10/1399- شنبه درس به مناسبت رحلت آیۀ الله مصباح یزدی رحمه الله علیه تعطیل بود. [↑](#footnote-ref-1)
2. - فرائد الاصول ؛ ج‏2 ؛ ص422:«نعم يمكن أن يقال عند الشك في حسن التكليف التنجيزي عرفا بالاجتناب و عدم حسنه إلا معلقا لأصل البراءة من التكليف المنجز كما هو المقرر في كل ما شك فيه في كون التكليف منجزا أو معلقا على أمر محقق العدم أو علم التعليق على أمر لكن شك في تحققه أو كون المتحقق من أفراده كما في المقام. إلا أن هذا ليس بأولى من أن يقال إن‏ الخطابات‏ بالاجتناب عن المحرمات مطلقة غير معلقة و المعلوم تقييدها بالابتلاء في موضع العلم بتقبيح العرف توجيهها من غير تعلق بالابتلاء كما لو قال اجتنب عن ذلك الطعام النجس الموضوع قدام أمير البلد مع عدم جريان العادة بابتلاء المكلف به أو لا تصرف في اللباس المغصوب الذي لبسه ذلك الملك أو الجارية التي غصبها الملك و جعلها من خواص نسوانه مع عدم استحالة ابتلاء المكلف بذلك كله عقلا و لا عادة إلا أنه بعيد الاتفاق و أما لو شك في قبح التنجيز فيرجع إلى الإطلاقات». [↑](#footnote-ref-2)
3. - كفاية الأصول ( طبع آل البيت ) ؛ ص361:«و لو شك في ذلك كان المرجع هو البراءة لعدم القطع بالاشتغال لا إطلاق الخطاب‏ ضرورة أنه لا مجال للتشبث به إلا فيما إذا شك في التقييد بشي‏ء بعد الفراغ عن صحة الإطلاق بدونه لا فيما شك في اعتباره في صحته تأمل لعلك تعرف إن شاء الله تعالى». [↑](#footnote-ref-3)